

بابک امیرخسروی

شوالیه سرگردان

جنگ علیه

حزب توده ایران

سخنان محمد علی عمویی، قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران در مراسم ادوار تحکیم، در مورد تاریخ حزب توده ایران، کودتای 28 مرداد که خود وی در آن زمان ستوان یکم توپخانه ارتش بوده، سخنرانی او در جلسه بررسی انتخابات آزاد و یکی دو گفتگوی دیگر وی با برخی مطبوعات داخل کشور، ظاهراً به مذاق برخی خوش نیامده است. نه در داخل کشور و از طرف مخالفان حکومتی حزب توده ایران، بلکه در مهاجرت و از سوی کسانی که شناسنامه عمویی را مهر باطل زده بودند!

محمد علی عمویی، پس از قریب چهل سال از زندان بیرون نیامده است که حق سخن گفتن و بیان عقیده نداشته باشد، اما بزعم آقایانی، او باید در خانه خود نیز زندانی زمانش باشد و دم فرو بندد. سخن در اینجا نه بر سر مضمون گفته ها و اندیشه های محمدعلی عمویی، که بیش از آن بر سر حق او برای سخن گفتن و ابراز عقیده است. همین حق است که نه روزنامه رسالت و سایت اطلاع رسانی حوزه علمیه قم برای عمویی قائل است و نه امثال بابک امیرخسروی که جرات عمویی برای بیان عقاید را به معنای "در بند ایدئولوژی گرفتار بودن" می داند و به این بهانه به جنگ او می رود.

محمد علی عمویی تنها يك فرد نیست. زندگی او نمادی از زندگی هزاران توده ای، آینه ای از تاریخ يك حزب و يك اندیشه در ایران است که چهل سال حق سخن گفتن و آزاد زیستن را از او ستانده اند. اگر بحث برسر پایمال کردن این حق، زیرپوشش نقد تاریخی نبود سخنان تکراری بابک امیرخسروی جای نیم نگاهی را هم نداشت.

امیرخسروی می نویسد "با کمال شگفتی دیدم که بیانات و توضیحات آقای عمویی در باره تاریخ حزب توده ایران، متأسفانه به طور عمده، تکرار همان تحریف حقایق تاریخی است که این حزب طی پنجاه سال و نورالدین کیانوری در خاطرات و دیگر نوشته های خود، پرورانده بود."

احتمالاً منظور بابک امیرخسروی از "پنجاه سال تحریف حقایق تاریخی" توسط حزب توده ایران انتشار دو کتاب "تجربه 28 مرداد" اثر فرج الله میزانی- جوانشیر است که نویسنده دانشمند آن اعدام شده و خود کتاب در ایران ممنوع الانتشار است و کتاب "حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق" نوشته نورالدین کیانوری است که این نیز در ایران ممنوع الچاپ است و از سرنوشت نویسنده آن نیز همه اطلاع دارند.

به عبارتی امیرخسروی تاریخ را از همان شروع و از همانجا که بحث بر سر تحریف آن است تحریف می کند! بله پنجاه سال تاریخ ایران تحریف شده ولی نه بواسطه دو کتاب تاریخی که حزب توده ایران در این زمینه انتشار داده، دو کتابی که تنها دو سال در فاصله سال های 1358 تا 1360 مردم ایران حق دسترسی آزادانه به آن را داشتند و از آن پس، مطالعه و داشتن آن جرم محسوب می شد و می شود. این تاریخ بخاطر سخنرانی محمد علی عمویی، پس از بیست سال، در يك جمع چند ده نفره که آن هم پس از ماه ها نه در داخل ایران، بلکه در خارج از ایران منتشر شده تحریف نشده است. این تاریخ پنجاه سال توسط همان کسانی تحریف شده که اکنون

بابک امیرخسروی پرچم دفاع از آنان را برافراشته است. سری به کتاب های تاریخ مدارس که به کودکان ما آموزش داده می شود بزنید و ببینید آنجا درباره حزب توده ایران چه نوشته شده، برنامه های مثلا تاریخی سیمای لاریجانی و ضرغامی را از جمله در آستانه 28 مرداد نگاه کنید، به انواع و اقسام کتاب های بازاری به اصطلاح تاریخ ایران نظری بیاندازد و یا پاورقی بابک امیرخسروی را در روزنامه اطلاعات چاپ تهران بخوانید تا ببینید **پنجاه سال** تاریخ ایران در کجا و توسط چه کسانی تحریف شده است.

امیرخسروی مدعی است که سخنان محمدعلی عمویی ناشی از "ایدئولوژی" است. اینکه يك فرد آن هم کسی که در عرصه سیاست فعالیت می کند مدعی باشد که فاقد ایدئولوژی است کمی مضحك بنظر می رسد. بخصوص وقتی آن فرد بابک امیرخسروی باشد که بیش از بیست سال است نه فقط "ایدئولوژی" بلکه فلسفه وجودی خود را در تخریب يك حزب سیاسی جستجو می کند؛ آن هم حزبی که او نیز مانند دو حاکمیت پیش و پس از انقلاب مدعی است "نابود" شده است. کمتر انسان اهل تفکری یافت می شود که واقعا معتقد باشد انسان فاقد ایدئولوژی وجود دارد. همچنان که امیرخسروی نیز مانند هر پژوهشگر و سیاست پیشه ای دارای ایدئولوژی است. مهم تر از داشتن ایدئولوژی، بنظر ما، آنست که این ایدئولوژی از کدام خمیرمایه باشد. از نوع ایدئولوژی امیرخسروی، یعنی آلوده به "آگاهی کاذب" باشد و یا صاف و ساده انطرفی و یا اینطرفی باشد.

امیرخسروی طبق معمول چون حرفی برای گفتن راجع به شصت سال تاریخ یک حزب ندارد نیمی از مقاله اش را مانند همه دیگر تحریف گران تاریخ ایران، به بقول خودش "سه روز سرنوشت ساز" از این شصت و چند سال یعنی روزهای مرداد 1332 اختصاص داده و با اشاره به حوادث روز 28 مرداد می نویسد: "هم اکنون صدها توده ای سپید مو و خمیده پشت که حماسه 23 تیر را آفریدند ... به یقین با من هم زبانند که توده ای ها، حتی به تنهایی قادر بودند **اوباش مزدور بی ایمان** را سر جای خود بنشانند."

در پشت اصطلاح بی معنای "اوباش مزدور بی ایمان" و مضمون غیرعلمی آن، در واقع این مفهوم پنهان شده که آنچه در روز 28 مرداد انجام شد يك کودتای سازمان یافته از طرف سازمان سیا، دربار و ارتش نبود، بلکه يك اقدام بی پشتوانه عده ای اوباش بود که حتما خود توده ای ها نمی فهمیدند می توانند آنان را به تنهایی بر سر جایشان بنشانند و باید منتظر دستور رهبری می نشستند.

چند سال پیش آقای امیرخسروی سفری به آمریکا کرد. ایشان از این سفر با خود مقداری "اسناد" به سوغات آورد که از جنس همان اسنادی است که در همین مقاله خود بعنوان مدارك وابستگی حزب توده ایران سرهم کرده است. بر اساس آن "اسناد" اصلا در ایران، در مرداد 1332 کودتایی انجام نشده و داستان کودتای 28 مرداد ساخته و پرداخته توده ای هاست. سخنانی که امیرخسروی در اینجا می گوید در واقع تکرار همان حرف هاست. ما نمی دانیم، کسی که معتقد است اصلا در ایران کودتا نشده اکنون به خوانخواهی چه کسی بلند شده است؟ اگر اینها تنها یک مشت "اوباش مزدور بی ایمان" (البته ایشان "بی ایمان" را به امید انتشار مقاله اش در مطبوعاتی مانند کیهان و اطلاعات تهران چاشنی نوشته خود کرده، تا بگوید وی از آن گروه نیست که معتقدند دوروبری های آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام هم در این کودتا دست داشتند و شعبان جعفری نیز خودش یک پا هوادار کاشانی و نواب صفوی بود. آیت الله بروجرودی هم نامه تائید آمیز برای کودتاچی ها نوشت و آیت الله ابوالقاسم کاشانی هم برای سپهبد زاهدی پیام تبریک نفرستاد!) بودند، پس واحدهای نظامی که به خانه مصدق حمله کردند چه کسانی بودند و چرا

مصدق نخست وزیر یا رهبران جبهه ملی، خود یک پیام یا دستور ساده برای جمع کردن بساط این "مزدوران بی ایمان" ندادند؟

مهم تر از اینها، بر ما معلوم نیست که چه کسی به بابک امیرخسروی وکالت داده تا از جانب "توده ای های موسپید" سخن بگوید و این موسپیدها کیستند؟، آن هم کسی که در همین مقاله همین توده ای های موسفید را "عمله و اکره" فجایع ملی می نامد.

امیرخسروی مدعی است: "ما فاقد اندیشه مستقل بودیم. وگرنه ما هم به گونه مردم عادی کوچه و بازار می فهمیدیم که چالش اصلی میان ملت ایران و ... منظور امیرخسروی از "ما" البته خودش نیست بلکه محمدعلی عمویی و بقیه توده ای هاست زیرا می دانیم بکارگیری ضمیر "ما" برای خراب کردن دیگران نزد امیرخسروی ریشه دار است. همانطور که راه توده در گذشته هم نوشته: " نزدیک بیست سال است که بابک امیرخسروی از "ما" به "من" تبدیل شده، اما هنوز "ما" را نقد می کند. او معمولاً وقتی می گوید "ما" یعنی "ته من" بلکه دیگرانی که چون امروز من نمی اندیشند. "ما" یعنی کسانی که او در گذشته در کنار آنان بوده و آنان امروز در کنار او نیستند. امیرخسروی عادت دارد نه بنام خودش از اشتباهات خودش، بلکه بنام "ما" از اشتباهات چپ ایران سخن بگوید. به همان شکل که در بررسی امروز سخنان ضد و نقیض می گوید تا راه را برای توجیه خود در آینده باز گذارد، در بررسی دیروز هم بین من و ما تناقض ایجاد می کند تا با خراب کردن "ما" دیروز "من" امروز را موجه جلوه دهد. این شیوه ظاهراً نزد امیرخسروی دیگر به یک عادت غیرقابل ترک تبدیل شده"(راه توده شماره 126- دیماه 1382) فغان از این "من"، که گاه تا مغز استخوان برخی ها رسوخ کرده و آن را می پوساند، پیش از آنکه پیری استخوان ها را پوک کند.

هنوز کسی از امیرخسروی، که سر پیری به "شوالیه سرگردان" دوران ما تبدیل شد نشنیده که بجای نقد "ما" پنجاه سال پیش، "من" بیست سال اخیر خود و سیاست های رنگارنگی که مدت ها بنام حزب دمکراتیک داشته و بعداً بصورت فردی و در مقالاتی که اینجا و آنجا از جمله در سایت هائی مانند گویا در خارج و یا روزنامه اطلاعات در داخل کشور) منتشر می کند را نقد کند. درباره حوادث سال های 1332 نیز تنها يك بار از من سخن گفته است. در مراسم شانزده آذر که در سال 1358 در حضور مادر مصطفی بزرگ نیا، یکی از سه قربانی 16 آذر در دانشگاه تهران برگزار شد. در این مراسم امیرخسروی با اشاره به کودتای 28 مرداد سخنان قهرمانانه ای راجع به خود و متملقانه ای در مورد نورالدین کیانوری بر زبان راند. جای آن تملق دیروز را اکنون چاپلوسی تهوع انگیز و خودداری از هرگونه نگرش نقادانه و درس اندوزانه از نیروهای "ملی" گرفته که در سرتاسر مقاله او مشهود است، چنان که درهمسوئی با پرویزورجاوند در ایران درنگ را بر خود روانمی دارد.